



فرهنگی

مرتضی رضاییان فیروزآبادی



نقبنمای به فرهنگ به سوی

شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

اشاره

دین و مذهب همواره عاملی سرنوشت ساز در تحولات کشورها بوده و جنبش‌های اجتماعی فراوانی به نام آن در سراسر جهان به ویژه ایران شکل گرفته است. در این میان، استفاده از مذهب و علائق دینی مردم برای ایجاد تغییرات گسترده سیاسی و اجتماعی حکم شمشیر دو لبه را دارد؛ زیرا هم می‌تواند از جانب مصلحان دلسوز و صادق در جهت بهبود اوضاع به کار گرفته شود و هم می‌تواند ابزاری فریبنده در اختیار استعمارگران باشد تا در پوشش آن به اهداف خود جامه عمل بپوشانند. تأسیس فرقه ضاله بهائیت در سده اخیر نمونه ای کوچک از بازیچه قرار گرفتن دین به دست استعمارگران برای تحقق اهداف شومشان است. در نوشتار ذیل مروری گذرا بر فعالیت این فرقه استعمار ساخته از بدو پیدایش تا کنون خواهیم داشت.



ریشه بهایی گری

بهایی گری از بابیت و بابیت خود از شیخی گری سرچشمه گرفته است. بابیه را شخصی به نام سیدعلی محمد شیرازی بنیان نهاد. وی در سال ۱۲۳۵ قمری در شیراز به دنیا آمد. در دوران کودکی پدرش را از دست داد، به همین سبب تحت کفالت دایی اش قرار گرفت و در کنار او به کسب و کار در «کمپانی ساسون» پرداخت که به کار تجارت تریاک اشتغال داشت. وظیفه وی در آغاز این همکاری، انجام کار بسیار دشوار «تریاک مالی» بود. او وظیفه داشت تا هرروز بیش از ده ساعت در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر و اغلب بر روی بام کاروانسراها به این کار بپردازد. بسیاری از کارشناسان بر این عقیده اند که حداقل روزی ده ساعت کار در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر به مشاعر وی آسیب رسانده و از او موجودی «مالیخولیایی» ساخته بود که ادعای تصرف در ماه و ستارگان را داشت! این نکته در خاطرات دالگورکی سفیر کبیر روسیه در ایران نیز آمده است.

بابی ها و بهایی ها سیدعلی محمد شیرازی را صاحب «علم لدنی» می دانند و در این باره به شدت مبالغه می کنند: «تا سیدباب به محضر سیدرشتی ورود فرمودند، با این که حضرت باب جوانی بود بیست و چهارساله و سید (رشتی) مردی پنجاه ساله، این تاجری محقر و آن عالمی موقر، درس را احتراماً له موقوف نمود و توجه تلامذ را به صحبت حضرت باب معطوف فرمود و در حین صحبت چنان احترامات فائمه و تکریمات لائفه از مورود نسبت به وارد ظاهر می شد که همگی در شگفت و حیرت افتادند و مسائلی از آثار ظهور موعود در میان آوردند که پس از این مقدمات و بروز داعیه ایشان همگی طلاب آن مسایل را راجع به سید باب دانسته و غرض سیدکاظم رشتی از این مسایل و اذکار آن بود که به طلاب بفهماند حضرت باب، قائم موعود و مهدی منتظر است...»
او شش مرتبه ادعای خود را تغییر داد. در مرتبه اول ادعای «ذکریت» کرد. در مرتبه بعد ادعای «بابیت» نمود و خود را باب امام زمان (عج) و واسطه خیر و فیض بین او و مردم نامید. در مرتبه سوم خود را مهدی موعود دانست. در مرتبه چهارم ادعای «نبوت» کرد، در مرتبه پنجم ادعای «ربوبیت» و در مرحله ششم دعوی «الوهیت» نمود!

ادعاهای پی در پی باب ادامه داشت تا این که شورش بابی ها در سال های اولیه سلطنت ناصرالدین شاه موجب شد تا او را به به جوخه اعدام بسپارند. سربازان برای اجرای حکم، وی را با طناب بستند و در مقابل یک دیوار تیرباران کردند. تفنگ های آن ها هنگام شلیک دود فراوانی می کرد؛ به همین سبب، پس از اجرای حکم و هنگامی که دودهای حاصل از شلیک سربازان فرو نشست، از جسد سیدعلی محمد باب خبری نبود. این امر موجب هراس مأموران شد که مبادا واقعاً وی امام زمان بوده و به آسمان عروج کرده است! اما این بیم و هراس چند دقیقه بیش تر دوام نیاورد، و اندکی بعد او را در حالی که در یک اصطبل پنهان شده بود یافتند و معلوم شد که طناب بر اثر شلیک گلوله پاره شده و او با بهره گیری از دود حاصل از شلیک تفنگ های

«سر پر»، از محل اجرای حکم گریخته و خود را در یک مستراح پنهان کرده است.

به دنبال این حادثه، کنسول روسیه در تبریز خواستار عفو «باب» شد؛ اما شاه نپذیرفت و سیدعلی محمد باب را بار دیگر در مقابل جوخه قرار داده و اعدام کردند. جسد وی نیز برای عبرت عموم به خندق شهر انداخته شد.

جانشینی باب و اختلاف پیروان

باب یک سال پیش از اعدام، میرزا یحیی نوری ملقب به «صبح ازل» را به جانشینی خود برگزید. اما صبح ازل، همه کارها را به برادرش میرزا حسینعلی بهاء سپرد. پس از مدتی به دلیل ادعاهای و جاه طلبی بهاء اختلاف شدیدی میان این دو برادر بروز کرد، به گونه ای که میرزا حسینعلی برادر خود را حرامزاده خواند و مدعی شد که با همسر دوم باب روابط نامشروع



داشته است و به همین سبب به همسر باب لقب «ام الفواحش» داد. میرزا یحیی همچنین از جانب بها و بهائیان به القاب خر، گاو نر، گوساله، مار، مگس، سوسک و... مفتخر گردید. در این میان، ازلیان هم بیکار نشستند و علاوه بر گفتن مسائل زشت اخلاقی در مورد بها خطاب به او گفتند، جناب ایشان (بهاء الله) را نشاید که پیش از درمان ریشه دست! و باد فتق! خود به علاج دردهای بشریت بپردازند و کوس نبوت یا الوهیت زبند و...

پس از این که اختلاف بابیان به قتل یکدیگر انجامید، دولت عثمانی تصمیم به جدایی آنان گرفت؛ در نتیجه میرزا یحیی صبح ازل را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی بهاء الله و هوادارانش را به «قلعه عکا» در خاک فلسطین تبعید کردند.

میرزا حسینعلی پس از رسیدن به عکا به صورت کامل و علنی دست از



کاریکاتور از سایت
www.bahaicaricature.blogfa.com

**وظیفه باب در آغاز،
انجام کار بسیار دشوار
«ترباک مالی» بود.
او وظیفه داشت هر روز
بیش از ده ساعت در
زیر آفتاب سوزان بندر
بوشهر و اغلب بر روی
بام کاروانسراها به این
کار بپردازد. بسیاری
از کارشناسان بر این
عقیده اند که حداقل
روزی ده ساعت کار در
زیر آفتاب سوزان بندر
بوشهر به مشاعر وی
آسیب رسانده است.**

ادعای نایب باب بودن برداشت و به طور رسمی خود را پیامبر نامید و فرقه «بهائیت» را بنیان گذاشت. دولت استعماری روسیه این فرقه را به عنوان دین به رسمیت شناخت و همه گونه امکانات در اختیار آن‌ها گذاشت. این دولت در نخستین اقدام، مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و اولین معبد این فرقه را به نام «مشرق الاذکار» در شهر عشق آباد بنا نهاد.

میرزا حسینعلی در دوران سرکردگی فرقه ضاله ادعاهای گوناگونی مطرح کرد و به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان پرداخت؛ بارزترین مقام ادعایی وی ربوبیت و الوهیت بود. او خود را خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، رب ما یری و ما لا یری نامید. پیروانش نیز پس از مرگ او همین ادعاها را درباره اش ترویج کردند و قبرش را قبله خویش گرفتند!

پس از مرگ میرزا حسینعلی، پسر ارشد او عباس افندی که عبدالبها لقب گرفته بود، جانشین وی شد. عبدالبها ادعایی جز پیروی از پدر و نشر تعالیم او نداشت و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، با التزام تمام در مراسم دینی از جمله نماز جمعه شرکت می کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزند.

با روی کار آمدن شوقی افندی تشکیلات بهائیت ساختار حزبی پیدا کرد

و در هر شهر محفل ویژه بهائیت به وجود آمد و در بسیاری از کشورها این محافل بهائیان به صورت محافل مذهبی و یا شرکت‌های تجارتنی به ثبت رسید. روحیه ماکسول، همسر شوقی افندی، در این باره می نویسد: «میل مبارک آن است که... محفل را به اسم جمعیت دینی، اگر نشد به عنوان هیأت تجارتنی تسجیل نمایند.»^۳

به اعتقاد کارشناسان اگر بهائیت توانسته است تاکنون برپا بماند، به سبب همین نظام کنترل اجتماعی بود. در زمان شوقی افندی هرکس برخلاف اراده آن‌ها مرتکب عملی می شد، ابتدا از این تشکیلات اخراج می گردید. به این مرحله «طرد اداری» می گفتند و اگر آن شخص در مخالفت خویش ایستادگی می کرد، او را از جامعه بهائیت طرد می کردند که آن را «طرد روحانی» نام گذاشته بودند. البته بهائیان در کنار این طردها، نسبت به جامعه پیروان خود بسیار حساس بودند و به عنوان پشتیبانی همیشه در صحنه، در تمام زمان‌ها و مکان‌ها حضور داشتند. حضرت امام خمینی «قدس سره» در سال ۱۳۲۱ ضمن انتقاد از سکوت جامعه مسلمانان در برابر ظلم‌ها و مشکلات مسلمین، خصلت وحدت و اتحاد بهائیان را مورد اشاره قرار داده، خطاب به مؤمنین می فرماید: «خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آن‌ها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آن‌ها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود، برای او قیام کنند.»^۴

افندی سرانجام در ۱۳۴۰ ق درگذشت و در حیفا به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگان از دولت انگلیس حضور داشتند و چرچیل با ارسال پیامی، مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهایی ابلاغ کرد.

با مرگ شوقی افندی دوران دیگری از انشعاب در میان بهائیان بروز یافت. سرانجام روحیه ماکسول (همسر او) و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به «ایادیان امرالله» با طرد مخالفان خویش، بیت العدل را در ۱۹۶۳ تأسیس کردند. گروه ایادیان امرالله با کمک افراد منتخب بیت العدل مشهور به «مشاورین قاره ای»



پس از اجرای حکم و
هنگامی که دودهای
حاصل از شلیک
سربازان فرو نشست، از
جسد سید علی محمد
باب خبری نبود. این
امر موجب هراس
مأموران شد که مبادا
واقعا وی امام زمان
بوده و به آسمان عروج
کرده است!

نیز دریغ نکرده اند؛ از جمله گفته‌اند که: یکی از علما در ایام بهاء الله بهایی شد و در زمان عبدالبا اعراض کرد. آن حضرت او را گفتار کرد و بیچاره فی الحال گفتار شد و در همان حال بود تا مرد و عموم بهائیان ایران این قضیه را می‌دانند و حتی اکثر در طهران حالت قبل و بعد او را دیده و اکنون از هر بهایی پرسی آقا جمال چه شد می‌گوید گفتار شد و عجیب تر آن که پسری دارد مصدق این امر و خود می‌گوید که پدر من چون از امر بهایی اعراض کرد گفتار شد!

غرق در منجلاب فساد

بهائیان ازدواج با همه محارم را جز با زن پدر جایز می‌شمرند (ازدواج با خواهر، خاله، عمه، خواهرزاده، برادرزاده و... همگی جایز است!) و این از کثیف‌ترین دستورالعمل‌هایی است که برای حفظ و ازدیاد نسل خود به آن تن داده‌اند. آن‌ها بر این باور بودند که: «... ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده. اگر چه در شریعت باب یک زن را نه شوهر جایز است، لکن اکنون اگر افزون بخواهد منعی نباشد و هر یک از آن جماعت نامی از انبیاء کبار و ائمه اطهار را بر خویش می‌نهادند و زنان و دختران خویش را به نام و نشان زنان خانواده طهارت می‌خواندند و هر جا که جمع می‌شدند به شرب خمر و منهیات شرعی ارتکاب می‌نمودند و زنان خویش را اجازت می‌دادند تا بسی پرده به مجلس نامحرم درآمده و به خوردن شراب مشغول شوند و سقیات نمایند»^۵.
قره‌العین، زن بی‌عفتی که با گفتار و رفتار فاسدش نقش مؤثری در معرفی و

رهبری اکثر بهائیان را بر عهده گرفتند. به موازات رهبری روحیه ماکسول، چارلز میس ری می نیز مدعی جانشینی شوقی افندی شد و گروه «بهائیان ارتدکس» را پدید آورد که امروزه در امریکا، هندوستان و استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده‌اند. عده‌ای دیگر از بهائیان هم به رهبری جمشید معانی که خود را «سما الله» می‌خواند، در اندونزی، هند، پاکستان و امریکا پراکنده‌اند.

تعالیم انحرافی

بهائیت نیز مانند دیگر فرقه‌های جعلی، دارای آموزه‌هایی بی‌منا است که اشاره به برخی از آن‌ها خالی از لطف نیست:

- واجب است انهدام و نابودی تمام ابنیه و بقاع روی زمین از کعبه و قبور انبیا و ائمه و تمام مساجد و... هر بنایی که به نام دیانت ساخته می‌شود.

- واجب است بر سلاطینی که به دین باب روی می‌آورند، خانه علی محمد باب در شیراز را که در آن تولد یافته و زندگی کرده، به گونه‌ای خاص بنا کنند که از بیرون نود و پنج درب داشته باشد و از میان نود درب و آنقدر وسعت داشته باشد که تمام شیراز را دربر گیرد و زمانی که اهل دنیا به حج بایبگیری می‌روند گنجایش آن را داشته باشد. علاوه بر آن خانه شیراز که «کعبه» می‌شود، هیچ‌جده بقعه رفیع دیگر بر قبر هیچ‌جده حروف حی که مؤمنین او هستند بنا نمایند...

- حج کعبه شیراز بر تمام مردان پیرو باب واجب است و نیز بر همه مردان و زنان شیراز.

- سال ۱۹ ماه، ماه ۱۹ روز، روزه ۱۹ روز و روز عید فطر اول نوروز است.

- ازدواج با محارم غیر از زن پدر، حلال می‌باشد!

- معاملات ربوی آزاد و حلال است.

- حجاب زنان ملغی می‌باشد.

- دخالت در سیاست ممنوع است.

حکایت‌های ساختگی

بهائیان برای فریب مردم ساده لوح و جذب آنان به خود از تمسک به حکایت‌های خنده‌دار و دروغ‌های شاخدار

جذب افراد منحرف به این فرقه داشت، خطاب به پیروان بایبگیری می‌گوید: «ای اصحاب! این روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود، امروز تکالیف شرعی به یکباره ساقط است و این صوم (روزه) و صلوه (نماز) و ثنا و صلوات کاری بی‌هوده است... پس زحمت بی‌هوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت (همخوابگی و همبستری) طریق مشارکت! بسپارید»^۶.

و البته این جملات از کسی که مرید فرقه‌ای استعمار ساخته است، بعید نیست؛ چرا که وزارت مستعمرات انگلیس به یکی از جاسوسان خود در کشورهای اسلامی می‌گوید: «در مسأله بسی حجابی زنان باید کوشش فوق العاده به عمل آوریم تا زنان مسلمان به بی‌حجابی و رها کردن چادر، مشتاق شوند... پس از آن که حجاب زن با تبلیغات وسیعی از میان رفت، وظیفه مأموران ماست که جوانان را به عشق بازی و روابط جنسی نامشروع با زنان تشویق کنند و به این وسیله فساد را در جوامع اسلامی گسترش دهند»^۷.

تواین از بهائیت

هرساله تعدادی از گرویدگان به بهائیت با پی بردن به واقعیات پشت پرده این

**حضرت امام خمینی «قدس سره»
در سال ۱۳۲۱ ضمن انتقاد از سکوت
جامعه مسلمانان در برابر ظلم‌ها و
مشکلات مسلمین، خصلت و حدت
و اتحاد بهائیان را مورد اشاره قرار
داده، خطاب به مؤمنین می‌فرماید:
«خوب است دینداری را دست کم
از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک
نفر آن‌ها در یک ده زندگی کند، از
مراکز حساس آن‌ها با او رابطه دارند
و اگر جزئی تعدی به او شود، برای او
قیام کنند.»**

فرقه استعمار ساخته، متوجه خطای خود شده و از این فرقه رویگردان می‌شوند. یکی از این تائبین، ادیب مسعودی است که پس از بازگشت به دامان اسلام نامه‌ای هشدار دهنده و عبرت آموز منتشر کرد. نگاهی به بخش‌هایی از نامه وی آموزنده است:

من ادیب مسعودی همان که محفل بارها از من با القاب "خادم برارنده"، "نفس جلیل"، "ناشر نفخات الله"، "یار موافق" و ده‌ها نظیر آن یاد کرده‌اید... اکنون با شما مشفقانه به سخن نشسته و امیدوارم در حاصل نهایی عقایدی که پس از رنج‌ها و مشکلات طاقت فرسا فراهم آمده، بیندیشید! من با تمامی سوابق درخشان امری و با چهره‌ای سرشناس در میان بهائیان ایران، اینک صریحا اعلام می‌کنم که: پشیمانم و بر گذشته خویش سخت متأسف. خاطرم از آنچه گذشته، ملول است و از این که سالیانی دراز عمرم را بهایی بوده‌ام، از این که با سخن گویای تبلیغی‌ام عده‌ای را اغواء کرده‌ام! از این که به خاطر بهائیت، حقایق ارزنده‌ای در این جهان را زیر پا گذاشته‌ام، پشیمانم.

و خوشحالم از این که سرانجام به چنین حقایق گرانبهایی ایمان آورده‌ام: - که آخرین پیامبر خدا، حضرت محمد

(صلی الله علیه و آله) است و جامه رسالت پس از او، بر قامت دیگری برارنده نیست.

- که کتاب خدا "قرآن کریم" تنها کتاب آسمانی است که پیروی آن، سعادت هر دو جهان را به ارمغان می‌آورد.

- که ولی خدا، زاده پاک ائمه هدی "حضرت مهدی" (عج) است که دنیا چشم به راه اوست تا جهان را پر از عدل و داد نماید.

و توای دوست عزیزی که این نوشته را می‌خوانی، به خود آی و بیندیش که چه چیز مرا دگرگون کرده.

من اگر در جستجوی مال و منال بودم، اگر در پی عنوان و مقام بودم، اگر

**از لیان هم بیکار
نشستند و علاوه بر
بیان مسائل زشت
اخلاقی در مورد بها
گفتند: جناب ایشان
(بها، الله) را نشاید که
پیش از درمان ریشه
دست! و بلافتق! خود
به علاج دردهای بشریت
بپردازند و کوس نبوت
یا الوهیت زنند و...**

خواهان شوکت و شکوه بودم، و خلاصه اگر هر چه می‌خواستم، بهائیت به خاطر خدمات ارزنده‌ام برابرم فراهم می‌کرد! اما من تشنه چیز دیگری بودم که "حقیقت" نام داشت؛ حقیقتی با تمام شکوه و جلال. ابتدا گمانم چنان بود که بهائیت توان راهبری مرا خواهد داشت، سال‌ها مخلصانه زحمت کشیدم، به عنوان "احساس وظیفه" تبلیغ بهائیت را بر عهده گرفتم، شاهد گفتارم سیاست‌گزاری‌های محفل است که بارها از زحمات من در مقام تقدیر بر آمده، و لیکن روح کاوشگر من هیچ‌گاه متوقف نمی‌شد و هیچ‌گاه به این تقدیرنامه‌ها دلخوش نبودم تا آن که، سرانجام شاهد مقصود را در آغوش گرفته و به منزلت مقصود رسیدم ... می‌دانم که به زودی در ضیافت به شما دستور خواهند داد که نوشته "ادیب

مسعودی" را نخوانید و سلام و کلام جایز نه! اما همین توصیه، شمارا که در اعماق روحتان، گوهر حق جوینی نهفته است و شما را به تحری حقیقت وامی‌دارد، بر آن نخواهد داشت که تازه تحقیق و بررسی تان را آغاز کنید؟

چرا "با افراد مطلعی که به اغلب کتب و معارف امری توجه نموده و اطلاعات کافی از مندرجات آن حاصل کرده‌اند" نباید تماس گرفت؟! مگر ایشان چه می‌گویند که می‌باید خود را از بحث و مناظره و یا مواجهه و رویارویی با ایشان محروم کرد؟ آیا اگر بهائیت برحق بود، همانند اسلام نمی‌گفت: "اقوال مختلف را بشنوید و بهترینش را برگزینید."!

آری! من ادیب مسعودی بزرگ مبلغ جامعه بهایی، اینک مسلمانم و از این بابت خدارا بسی شاکر و سپاسگزارم. "خدای اسلام را قائلم" "پیامبر اسلام را آخرین فرد از گروه پیام آوران خدا می‌دانم"، "امامان عزیز، از علی علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام، را به جان و دل معتقدم"، "امامت، حیات، غیبت، ظهور، و دیگر خصوصیات فرزند بلافضل امام یازدهم حضرت محمد بن حسن عسکری علیه السلام، را به جان و دل معتقدم"، بابت و بهائیت را دین ندانسته، پیشوایانش را عاری از هر حقیقتی می‌دانم.^۸

پی‌نوشت‌ها

۱. پرنس کینیاز دالگورکی وزیر مختار دولت روسیه تزاری در نخستین سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود.
۲. اسدالله فاضل مازندرانی، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، ج دوم، صص ۲۸-۳۱.
۳. سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، ص ۲۵۶.
۴. صحیفه نور، ج ۱، ص ۴.
۵. عبدالحسین نوایی، فتنه باب، ص ۱۴.
۶. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، انتشارات سخن، ص ۱۱۴.
۷. خاطرات مستتر همفر، جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، انتشارات امیر کبیر، ص ۸۴.
۸. <http://www.formerbahai.blogfa.com>